

## خلاصه تفسیر سوره التین

این سوره مساله بعث و جزا را یاد آور شده، مطلب را از راه خلقت انسان در بهترین تقویم، و سپس اختلاف افراد انسان در بقا بر فطرت اولی و خارج شدن از آن، و در نتیجه تنزلش تا اسفل سافلین را بیان نموده، در آخر خاطر نشان می‌کند که به حکم حکمت الهی واجب است که بین دو طایفه در دادن جزا فرق گذاشت، و پاداش هر دو نباید یکسان باشد.

و این سوره مکی است، هر چند که می‌تواند مدنی هم باشد، مؤید مکی بودنش سوگند به "وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ" است هر چند که این نیز صریح نیست در اینکه سوره در مکه نازل شده، چون احتمال دارد سوگند به شهر مکه بعد از هجرت آن حضرت و مراجعتش به مکه نازل شده باشد.

"وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ" بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه "تین" (انجیر) و "زیتون" دو میوه معروف است، که خدای تعالی به آنها سوگند یاد کرده، به خاطر اینکه در آنها فواید بسیار زیادی و خواص و منافع سررا داشته.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند: منظور از تین، کوهستانی است که دمشق بر بلندی آن واقع شده، و منظور از زیتون کوهستانی است که بیت المقدس بر بالای یکی از کوه‌هایش بنا شده، و اطلاق نام دو میوه انجیر و زیتون بر این دو کوه شاید برای این بوده که این دو میوه در این دو منطقه می‌روید، و سوگند خوردن به این دو منطقه هم شاید به خاطر این بوده که عده بسیاری از انبیا در این دو نقطه مبعوث شده‌اند. و بعضی دیگر احتمال‌هایی دیگر داده‌اند.

و مراد از "طُورِ سَيْنِينَ"، کوهی است که در آن خدای تعالی با موسی بن عمران تکلم کرد، که "طور سیناء" هم نامیده می‌شود، و مراد از "هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ" مکه مشرفه است، و در آیه مورد بحث با آوردن کلمه "هذا" و اشاره کردن به مکه احترام خاصی از آن کرده، و فهمانده که کعبه نسبت به آن سه نقطه دیگر شرافت خاصی دارد، و اگر آن را امین خوانده یا به این جهت است که کلمه "امین" را به معنای "آمن" گرفته، و آمن معنای نسبت را افاده می‌کند، و در نتیجه به معنای "ذی الامن - دارای امن" است.

"لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ" این آیه جواب چهار سوگند قبل است، و منظور از "خلق کردن انسان در احسن تقویم" این است که: تمامی جهات وجود انسان و همه شؤونش

مشمول بر تقویم است. و معنای "تقویم انسان" آن است که او را دارای قوام کرده باشند، و "قوام" عبارت است از هر چیز و هر وضع و هر شرطی که ثبات انسان و بقایش نیازمند بدان است، و منظور از کلمه "انسان" جنس انسان است، پس جنس انسان به حسب خلقتش دارای قوام است.

و نه تنها دارای قوام است، بلکه به حسب خلقت دارای بهترین قوام است، و از این جمله و جمله بعدش که می‌فرماید: "ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ..." استفاده می‌شود که انسان به حسب خلقت طوری آفریده شده که صلاحیت دارد به رفیع اعلی عروج کند، و به حیاتی خالد در جوار پروردگارش، و به سعادت خالص از شقاوت نائل شود.

"ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ" مراد از "أَسْفَلَ سَافِلِينَ" مقام منحطی است که از هر پستی پست‌تر، و از مقام هر شقی و زیانکاری پایین‌تر است.

و معنای آیه این است که: سپس ما همین انسان را که در بهترین تقویم آفریدیم، به مقام پستی برگرداندیم که از مقام تمام اهل عذاب پست‌تر است.

احتمال هم دارد که کلمه "رد" در اینجا به معنای جعل باشد، یعنی ما او را پست‌ترین پست‌ها قرار دادیم. و نیز احتمال دارد به معنای تغییر باشد، و معنا چنین باشد که: ما سپس همین انسان را که آن طور آفریدیم تغییر می‌دهیم، و مراد از "سفالت" به هر حال شقاوت و عذاب است.

"إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ" مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کردند، که اجری غیر ممنون یعنی غیر مقطوع دارند، و این استثناء متصل و استثناء از جنس انسان است، و حرف "فاء" جمله "فَلَهُمْ أَجْرٌ..." را متفرع بر این استثناء می‌کند، و این خود مؤید آن است که مراد از رد انسان به سوی اسفل سافلین، ردش به سوی شقاوت و عذاب است.

"فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ" خطاب در این آیه به انسان است، البته به اعتبار جنس انسان. "أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ" - این استفهام برای تقریر و تثبیت مطلب قبل است، و "احکم الحاکمین بودن خدا" به این معنا است که او فوق هر حاکم است، چون حکمش متقن‌ترین حکم است، و در حقیقت و نفوذ از حکم هر حاکم دیگر برتر است، حکم او به هیچ وجه دچار وهن و اضطراب و بطلان نمی‌گردد، خدای تعالی در عالم خلقت و تدبیر حکمی می‌راند

که به مقتضای حکمت باید رانده شود، حکمی متقن و زیبا و با نفوذ، و چون از یک سو خدای تعالی احکم الحاکمین، و از سوی دیگر مردم از نظر اعتقاد و عمل دو طایفه هستند حکمت واجب می‌سازد که خدای تعالی بین این دو طایفه از نظر جزا در حیات باقی آخرت فرق بگذارد، و همین است که مساله بعث را واجب می‌کند.

پس تفریعی که در جمله "فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ" شده، از قبیل تفریع نتیجه بر حجت است، و جمله "أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ" حجت مذکور را تتمیم می‌کند، چون تمامیت حجت، موقوف بر احکم الحاکمین بودن خداست.

و حاصل آن حجت این است که: بعد از آنکه مسلم شد که انسان در احسن تقویم خلق شده، و معلوم شد که بعد از خلقت، به دو طایفه تقسیم می‌شود، طایفه‌ای که از تقویم خدادادیش که تقویمی احسن بود خارج و به سوی اسفل سافلین برمی‌گردد، و طایفه‌ای که به همان تقویم احسن الهی و بر صراط فطرت اولش باقی می‌ماند. و از سوی دیگر خدای تعالی مدبر امور ایشان، احکم الحاکمین است. و از سوی سوم حکمت این خدا اقتضا دارد که با این دو طایفه یک جور معامله نکند نتیجه می‌گیریم که پس باید روز جزایی باشد، تا هر طایفه‌ای به جزای عملی که کرده‌اند برسند، و عقل و فطرت آدمی اجازه نمی‌دهد و بهانه‌ای ندارد که این روز جزا را تکذیب کند.